

نهایند سال ۱۳۵۰، از نگاه یک دانشجوی تهرانی

اشاره

همشهری و حقوقدان گرامی جناب آقای علیرضا متین این گزارش را که در سال ۱۳۵۰ در قالب یک تحقیق دانشجویی و به منظور ارائه به استاد ذی ربط تهیه شده است و بعدها به دلیل آشنایی با دانشجوی آن روز شخصیت دانشگاهی امروز، در اختیار داشته طی نامه‌ای به عنوان جناب آقای عباس خرمی مدیر محترم این مؤسسه جهت درج در مجله و آگاهی یافتن نسل جوان نهایند از موقعیت حدود چهل سال پیش این شهر - البته از نگاه یک دانشجو ارسال داشتند.

اینک ضمن تشکر از جناب آقای متین و نویسنده‌ی محترم خاطرات، ابتدا نامه و سپس متن گزارش از نظر تان می‌گذرد.

«فرهنگان»

... نوشتاری که پیوست این یادداشت خدمتتان می‌فرستم در سال ۱۳۵۳ توسط یکی از شهروندان تهرانی که در منطقه (اوین، درکه) اقامت دارد نوشته شده است نویسنده از خانواده‌های اصیل درکه‌ای است، از خانواده‌های متدین و متشرع و تحصیل کرده که تعداد کثیری از ایشان در دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی تدریس می‌کنند و به ارائه‌ی خدمات بسیار مفید و پیشرفته در جامعه مشغول هستند.

حدود سی سال پیش از این بر حسب تصادف گذرشان و گذارشان به نهایند افتاد و در روستای کوهانی قطعه زمینی را خریدند و در آن درختان میوه هلو و شلیل و سیب غرس کردند و باغی نمونه شد و متعاقباً پاتوق بعضی از اعضای خانواده و دیگر دوستان وی. نویسنده‌ی یادداشت برای مدت سه سال هر سال چند بار به نهایند رفته، هر چند عمدتاً در روستا ساکن می‌شده. طبعاً به شهر هم رفت و آمد داشته است... در آن زمان دانشجو بوده و حاصل مشاهدات خود را از نهایند ظاهراً

به صورت یک کار تحقیقی به استادش تحویل داده است. استاد هم که از مشاهیر استادان آن زمان بوده است ذیل گزارش نظرات خود را مرقوم فرموده‌اند.

نویسنده‌ی گزارش از دوستان و عزیزان من هستند که به این جانب و خانواده‌ی ما لطف ویژه‌ای دارند. در ملاقاتی که اخیراً داشتیم کپی گزارش را به من دادند. من هم تصمیم گرفتم آن را خدمت جناب‌عالی بفرستم اگر مصلحت دانستی می‌توانم از ایشان دعوت کنم در یکی از جلسات نه‌اوند شناسی شرکت کنند و حضوراً توضیحات بیش‌تری در خصوص نه‌اوند و نه‌اوندی‌ها ارائه نمایند. ایشان شخصیتی باوقار، خردمند، دانشور، ارزشمند و در عین حال دوستدار نه‌اوندند و به نه‌اوندی‌ها هم حسب مورد از هر گونه لطف و مساعدتی دریغ نداشته‌اند و به بیان دیگر نه‌اوند را وطن دوم خود می‌دانند.

والسلام
علیرضا متین

آن‌چه در زیر می‌آید گزارشی نیست که در بازدید چند روزه، آن‌هم در تعطیلات نوروز، به‌منظور انجام وظیفه یا اعزام از طرف روزنامه‌ای تنظیم شده باشد، تا برای اطلاع‌رسانی و به دنبالش نان نوشته را خوردن.

آن‌چه آوردم نتیجه‌ی سه بار مسافرت به شهری است که نه‌اوند نام دارد و در سه زمان مختلف اما نزدیک به هم، به آن‌جا سفر کرده و دیده‌ام. اول بار پائیز سه سال قبل [۱۳۴۷] و دو بار دیگر تابستان و زمستان سال گذشته [۱۳۴۹] بود. مشاهداتم به شهر منحصر نمی‌شد، بلکه مدت کوتاهی هم در ده اقامت داشته‌ام. البته آن‌چه نوشته‌ام ناقص است، به دلایل زیاد که مجال توضیحش نیست. ولی در هر صورت روی ورقه‌هایی را سیاه کرده‌ام.

از طریق قم، اراک، ملایر، سه راهی بروجرد به نهاوند می‌رسید. از سه راهی بروجرد تا شهر نهاوند حدود سی کیلومتر است. این تنها راه قابل استفاده برای نهاوند است. راه دیگری نیز از قزوین، همدان، اسدآباد، دوراهی کنگاور وجود دارد که هم از نظر مسافت دورتر از راه اولی است و هم دو راهی کنگاور تا نهاوند خاکی و پرپیچ و خم است. به همین دلیل رفت و آمدها از راه اولی انجام می‌شود و فقط گاهی از راه دومی به کرمانشاه می‌روند.

از سه راهی بروجرد که گذشتی، پیش رویت دشت وسیعی را می‌بینی که دو طرفش را کوه‌ها احاطه کرده‌اند. از غرب کوه‌های پست و کوتاه ملایر و از شرق کوه‌های پربرف و بلند «گرو» این دشت را در بر گرفته‌اند. هر چه به شهر نزدیک‌تر می‌شوی دهات به جاده نزدیک می‌شوند، تا پنج کیلومتری شهر که روستاهای «جهان‌آباد»، «کوهانی»، «رضی‌آباد»، «گل‌زرد»، کاملاً در کنار جاده واقع شده‌اند. به روستای گل‌زرد که رسیدی با شهر فقط یک کیلومتر فاصله‌داری و سخت در انتظار دیدن نهاوند.

* * *

مثل تمام شهرهای دیگر در ابتدای ورود به شهر شعارهای «مهمان‌نوازانه» حسابی به تو تعارف می‌کنند. شهرداری، انجمن شهر، روغن‌نباتی...، بلیت اعانه‌ی ملی، خمیردندان...، شهربانی، شیر و خورشید سرخ و... همه مهماندارند و جمله‌هایی بر تابلوهای تبلیغی‌شان از سر مهمان‌نوازی نمایان است.

هنوز چشمت به این تابلوها مشغول است که می‌بینی تو را تابلوی دیگری ضمن خوشامد، برای اقامت در شهر به «هتل کاخ»^۱ دعوت می‌کند. چندصدمتری که جلوتر می‌روی خود هتل را می‌بینی و وقتی در همان وهله‌ی اول پای مقایسه به میان می‌آید

۱. هتل کاخ، تنها مهمان‌خانه‌ی نهاوند در آن سال‌ها

حسابی تو ذوقت می خورد که این هم هتل است و «هیلتون»^۱ هم هتل و چه مشاهبتی بین هتل‌ها!

* * *

شهر تقریباً در گودی واقع شده و خانه‌های زیادی روی تپه‌ها و بلندی‌ها ساخته شده است. یک خیابان اصلی با چهار^۲ دایره «حوض» سر شهر را به ته شهر وصل می‌کند. چند خیابان فرعی هم به دایره‌ها می‌خورد. با ماشین حدود یک ربع ساعت همه‌ی شهر را می‌توانی بگردی. جمعیت شهر دقیقاً روشن نیست. اما به هر صورت بالای ده‌هزار نفر است.^۳ از نظر تقسیمات کشوری تا قبل از استان شدن «همدان» به فرمانداری کل همدان و پیش‌تر به استان کرمانشاه مربوط می‌شد. اما حالا شهر نهاوند یکی از توابع استان همدان است و این وابستگی نوعی دلزدگی همراه آورد، زیرا نهاوندی‌ها تابعیت استان لرستان را بیش‌تر از تابعیت همدان دوست دارند، برای این که حداقل با خرم‌آبادی‌ها از نظر لهجه مشترک‌اند.

* * *

شهر یک بیمارستان و دو درمانگاه وابسته دارد که تعداد تخت‌های بیمارستانش از صد تجاوز نمی‌کند. بیمارستان فقط در چند رشته پزشکی متخصص دارد. دکترهایی که در بیمارستان کار می‌کنند معمولاً مطب هم دارند و تعدادشان حدود پانزده نفر است.

۱. هتل هیلتون مجموعه‌ای از هتل‌های زنجیره‌ای هستند که در سراسر جهان شعبی دارند. در ایران

نیز هتل استقلال امروزی واقع در چهار راه پارک‌وی همان هتل هیلتون سابق است.

۲. منظور چهار میدان نهاوند به ترتیب ورود به شهر از سمت بروجرد: ۱- میدان نصراللهی (امام

خمینی) ۲- میدان شاهپور (شریعتی یا ۲۲ بهمن فعلی) ۳- میدان مجسمه (ابوذر) ۴- میدان ۲۵

شهریور (۱۷ شهریور)، «فرهنگان»

۳. طبق آمار رسمی سال ۱۳۵۰ جمعیت شهر نهاوند در آن روزگار... نفر بود.

ویزیت دکترها دقیقاً تعیین نشده ولی از پنج تومان به بالاست. در مطبشان غلغله‌ای است، به خصوص اگر هوا سرد شود. بسیاری از اعمال جراحی به علت نبودن متخصص و وسائل لازم یا حواله شهرهای بزرگ‌تری مثل بروجرد می‌شوند یا حواله‌ی پایتخت. کم نیستند کسانی که برای معالجه از نهاوند بیرون فرستاده می‌شوند. ضمناً شهر سه داروخانه دارد که به گفته‌ی بعضی از اهالی داروهایشان بعد از فروش باید به وسیله‌ی دکترها کنترل شود. هیچ کدامشان شبانه‌روزی نیستند ولی در مواقع احتیاج شدید به دارو در خانه‌ی یکی از دارو فروش‌ها شبانه به صدا درمی‌آید.

* * *

با پانزده دبستان و دبیرستان راهنمایی و چهار دبیرستان دخترانه و پسرانه، آموزش و پرورش شهر نهاوند شکل گرفته [است]. گرفتاری‌ها و مشکلات آموزش و پرورش نهاوند هم مانند تمام شهرهای دیگر فراوان است و آنقدر زیاد است که مجال بررسی آن‌ها در این مختصر نیست و تازه بررسی مشکلات فرهنگ و آموزش به شکل منطقه‌ای و جدا جدا کار درستی نیست، اما همین قدر کافی است که بدانیم نهاوند هم مشتی است نمونه‌ی خروار.

فعالیت‌های ورزشی و تربیتی در این مدارس و کلاً در سطح شهر تقریباً صفر است و اصولاً اگر از ورزش صحبت می‌شود محدود به چهار تیر چوبی و زمین خاکی پر سنگ و شنی است که بچه‌های نهاوند با دست‌شان آن را درست کرده‌اند و در آن فوتبال بازی می‌کنند یا محدود به سیاه چالی است که در آن جوانان کشتی می‌گیرند و نامش باشگاه است.

* * *

وقتی در خیابان اصلی از پائین به بالا می‌روید نزدیک فلکه‌ی اول تنها سینمای شهر

به چشم می خورد که بچه‌های معصوم و بی‌گناه بیش‌ترین مشتریانش هستند و همیشه مثل تجمع زنبورها جلو کندو، جلو سینما جمع هستند. متها جلو کندویی که پر از زهر است و این را از آن‌جا می‌گویم که فیلم‌هایش همه از مقاصد شوم و شیطانی و تباه‌کننده حکایت می‌کنند و آن‌وقت است که می‌فهمی خادم کیست و خیانت کار چه کسی است و اگر مستی پول‌دوست و شیطان صفت این فیلم‌ها را می‌سازند و وارد می‌کنند چه خیالی در سر دارند و به جامعه‌ای که محتاج نیروی انسانی سالم و فعال است چه لطمه و زبانی می‌زنند؟ غیر از رفتن به سینما و بازی کردن در آن زمین و کشتی گرفتن در آن باشگاه سرگرمی دیگری نیست؛ پس چه باید کرد؟ سینما با فیلم‌ها و شخصیت‌های فیلم‌هایش جواب می‌دهد: عشق‌های کاذب و خیالی، فرارهای متوالی و گاه مجبورانه! دخترها و پسرها از شهر خود برای رسیدن به آرزوهای تصنعی فیلم‌سازان به تهران سرازیر می‌شوند. پناه بردن به افیون، عاشق دختر راه مدرسه شدن به سبک فیلم‌های وطنی، میمون‌وار ادای شخصیت‌های فیلم را در آوردن و الخ...

از همین روست که در نهایند نسل جوانی را می‌بینی که سخت به افیون کشانده شده و در آرزوهای خیالی‌اش فرورفته و عجیب شکلک درآورده است. تازه، در کنار سینما تلویزیون نیز نقش خود را ایفا می‌کند.

* * *

استفاده از کتاب و خرید آن به یک کتابخانه و دو کتابفروشی منحصر می‌شود. البته وقتی در خیابان اصلی راه می‌روی به گیشه‌ها و بقالی‌هایی بر می‌خوری که کاسبی دوشان نمایندگی اطلاعات و کیهان و... است و لابد متقابلاً خبررسانی نیز می‌کنند. پیدا کردن جوان با مطالعه و کتاب‌خوان در حکم کیمیاست و می‌بینی که این درد، ریشه‌های فراوانی دارد و محکوم کردن جوان شهرستانی به دلیل ناآگاهی و نداشتن

مطالعه چه ناجوانمردانه است. آمار دقیق و درستی از تعداد باسوادان و بی‌سودان شهر در اختیار نیست که حداقل بی‌سوادی و باسوادی و مشکل خواندن و کتاب را از دریچه‌ی فرهنگی بررسی کنیم و به یک نتیجه تقریباً منطقی برسیم.^۱

مردم شهر نهایند به طور اعم و نسل جوانش به طور اخص، به شدت در حال خارج شدن از قالب‌های سنتی خود هستند، به جبر یا به اختیار، نمی‌دانم ولی پیداست که در هجوم وحشتناک کمپانی‌ها هیچ نوع وسیله‌ای برای دفاع ندارند. وقتی شمردم دیدم که تعداد نمایندگی‌های فروش و تعمیرگاه‌های تلویزیون دو برابر تعداد حمام‌های شهر است. چهار حمام و هشت نمایندگی برای فروش تلویزیون و اگر قبول کنیم که تلویزیون در شرایط فعلی قوی‌ترین وسیله‌ی تبلیغاتی است متوجه می‌شویم که گسترش آن تا چه اندازه برای صاحبان کالاها و کمپانی‌ها مؤثر خواهد بود.

* * *

شهر از چند محله تشکیل می‌شود. «میوباغو» یا میان باغ‌ها که تقریباً همه‌ی باغ‌های بزرگ میوه در این منطقه قرار گرفته‌اند و رودخانه‌ی «گاماسیاب»، که از بیست کیلومتر بالاتر سرچشمه می‌گیرد و زیر این باغ‌ها جاری است. «گوشه» محله‌ی دیگری نظیر میان باغ‌هاست که سرسبز و خرم هم‌جوار آن قرار دارد. «قیصریه» میدانی است که دو چنار تنومند و بزرگی در وسط خود دارد و امام‌زاده‌ای نیز در قسمت پائین‌تر میدان مدفون است و در سربالایی محله‌ی «پاقلا» است که ظاهراً «پای قلعه» است که در گویش محلی به «پاقلا» قلب شده و در قسمت شمالی میدان قیصریه قرار گرفته و شاید قدیمی‌ترین محله‌ی شهر باشد.

۱. ارجاع به اطلاعات آماری سال ۱۳۵۰



هنوز آثار مسجدی که در زمان آمدن اسلام به ایران بنا شده در این محله دیده می‌شود. ساختن این مسجد منسوب به امام دوم حسن بن علی (ع) است. پاقلا محل زندگی بیش تر نهانندی‌های فقیر است. انتهای این محله جای عرضه‌ی میوه و سبزی و تره‌بار است و بیش تر قماربازهای شهر در این قسمت فعالیت می‌کنند. در شمال آخرین فلکه شهر، که از آن به طرف کنگاور می‌روند، به تازگی گورستان بزرگی در دست آماده شدن است. در نهانند علاوه بر مسجدهای کوچک پنج مسجد بزرگ نیز هست که یکی از آنها بسیار قدیمی است.

از اول تا آخر شهر خانه‌ها و بناهایی که پیش از دو طبقه باشند قابل شمارند ولی بناهای چند طبقه‌ی جدیدی در حال ساخته شدن است. غیر از خیابان اصلی و چند خیابان فرعی عریض، کوچه‌های فراوانی می‌بینی که همه به هم راه دارند و اتومبیل داخلشان نمی‌رود. مرکز شهر تقریباً در فلکه دوم و سوم واقع است. شیک‌ترین

مغازه‌ها، پرتترین دکان‌ها و بیش‌ترین تابلوهای رنگی و نئون در این قسمت شهر واقع شده‌اند. وقتی وارد بعضی از مغازه‌ها می‌شوی گوشی تلفن می‌بینی، اما هنوز تلفن خود کار در شهر ایجاد نشده است و تلفن‌هایش یادآور سال‌های گذشته‌ی تهران است. یک مرکز تلفن نهاوند، کار ارتباط با شهرهای دیگر را ضمن ارتباط داخلی به عهده دارد. در شهر تقریباً همه برق دارند کم‌تر خانه‌ای است که بی‌برق باشد.



بیش‌تر از هر ماشین دیگری پیکان می‌بینی و آن هم پیکان تاکسی که در عرض یک ربع چند بار جلویت رژه می‌روند. تعداد آن‌ها بیست تا پیش‌تر نیست. گاهی هم ماشین‌های دیگر می‌بینی که همه شهر می‌دانند این ماشین‌ها مال کیست و تعدادشان هم قابل شمارش است. همه‌ی بانک‌ها در شهر نهاوند شعبه دارند، اما بانک صادرات شعبه‌هایش بیش‌تر است.

چهار شرکت اتوبوس‌رانی با اتوبوس‌های مستهلک کار حمل و نقل از تهران به نهاوند و بالعکس را به عهده دارند. ضمن آن که مینی‌بوس‌ها یار و یاور خوبی برای

روستائیان شده‌اند و جای خرها و قاطرهایشان را گرفته‌اند و مثل برق، سریع حرکت می‌کنند و روستائیان را به شهر می‌آورند و می‌برند. البته اگر راه‌ها بسته نباشد. در شهر گدا خیلی کم است، می‌توان گداها را بعد از چندین بار رفت و آمد کاملاً شناخت. اما بیکاره‌ها خیلی بیش‌تر از گداها هستند. کنار فلکه‌ها بسیار می‌بینی که یک نفر چند پوست و روده روی هم گذاشته است و با آن کاسبی می‌کند. بسیار می‌بینی مردی را که چند کت و شلوار روی دستش دارد و دنبال مشتری می‌گردد. کسانی که آب می‌فروشند آب آلبالو، آب زرشک، آب...، نیز چهره‌ساز شهرند. اگر به خودت اجازه بدهی که به قهوه‌خانه‌ها سری بزنی بیش‌تر متوجه می‌شوی که بیکاران چه‌قدرند و بیکاران پنهان در شهر نیز چه بلایی است؟ همیشه قهوه‌خانه‌ها انبوهی را در خود دارند. در نهاوند حتی یک کارخانه هم وجود ندارد. نام‌گذاری‌های غربی تازه به نهاوند راه یافته، تابلوهای خیاط بروس‌لی و بوتیک... تک تک به چشم می‌خورد. اهالی نهاوند همه لباس شهرنشینان را می‌پوشند. زن و مرد، هیچ کس لباس‌های محلی به تن ندارد و اگر در شهر لباس‌های محلی به تن مردان یا زنانی می‌بینی، حتماً آن‌ها از ده آمده‌اند. طرز صحبت کردن شهری‌ها با دهاتی‌ها مختصر فرق می‌کند به طوری که یک دهاتی نهاوندی را وقتی در حال معامله با یک کاسب شهری می‌بینی متوجه می‌شوی که لهجه‌هاشان اندکی فرق دارد. نهاوند از آن شهرهاست که مردمش را کم‌تر خندان می‌بینی. هنوز خیلی از مغازه‌های شهر عرضه‌کننده پارچه‌ها و لباس‌های رنگارنگ، زری و درخشانده هستند. پاتوق دهاتی‌ها — مخصوصاً زن‌ها — اغلب این مغازه‌هاست. اکثر این مغازه‌ها در بازار فعالیت دارند. یکی از صادرات نهاوند لحاف است و به همین جهت بیش از هر مغازه‌ای در

نهایند مغازه لحاف‌دوزی می‌بینی و باز به سبب شهرتی که این کالا حداقل در بازارهای شهرستان‌های مجاور دارد، پرتقاضاست. کارگران این حرفه - لحاف‌دوزها - سن مشخص ندارند. گاه اتفاق می‌افتد که پیرمرد شصت ساله و بچه‌ای هفت هشت ساله در کنار هم سوزن می‌زنند و لحاف می‌دوزند.

تابستان‌ها که مدارس تعطیل می‌شود. بچه‌ها بیش‌تر به دو کار رو می‌آورند: یکی همین لحاف‌دوزی که معمولاً کار سخت و ضعیف‌کننده‌ای برای بچه‌هاست و دیگری باقلوا فروشی. اگر یک روز گرم تابستانی به نهایند بروی بچه‌های زیادی را می‌بینی که چند تا باقلوا و بامیه روی یک سینی حمل می‌کنند و در بی‌خیالی فریاد «فروش» و «حراج» برمی‌آورند.

عروسی‌ها و عزاداری‌های این شهر را خوب نشناختم و از مراسمشان با اطلاع نیستم، اما آنچه شنیده‌ام دلالت بر دگرگونی و حتی واژگونی مراسم سنتی دارد.^۱ حرکت جمعیت از روستاهای نهایند به شهر به منظور سکونت و اقامت همیشگی، کند است و یک دهاتی نهایندی اگر بخواهد شهرنشین شود، تهران را به نهایند ترجیح می‌دهد. شاید این موضوع یک قاعده‌ی کلی درباره‌ی همه‌ی ایران باشد. در هر صورت اگر ساعت پنج صبح یک روز تابستانی از نهایند قصد خارج شدن داشته باشی در جاده‌ی اصلی زن‌ها و مردهای دیگ به سرِ زیادی را می‌بینی که از روستاهای اطراف تند تند دارند وارد شهر می‌شوند تا شیر و ماست و لبنیات خود را بفروشند.

۱. هم‌چنان‌که نویسنده اشاره نموده‌اند این گونه مراسم به سرعت در حال دگرگونی و فراموشی است. جا دارد هم‌شهریان فرهیخته و صاحب قلم نسبت به ثبت و ضبط این قسمت از هویت فرهنگی شهرستان نهایند اقدام نمایند. بدیهی است فرهنگیان در تداوم رسالت فرهنگی خود نسبت به چاپ و انتشار مقالات ارزنده در این حوزه اقدام خواهد کرد.

اما همان‌طور که گفتم این حرکت برای سکونت در شهر نیست، این حرکت نشان‌دهنده‌ی فرار روستایی از ده نیست، بلکه حرکت این مردان و زنان زحمت‌کش، ضمن این‌که برای سیر کردن شکم خود تلاش می‌کنند، نشانه‌ی آن است که هنوز انبوهی از جمعیت این ملک صادقانه و عاشقانه فعالیت می‌کنند و مردانه به کار تولید کشاورزی مشغول‌اند و اگر موج شهرنشینی شکسته شود و «موج‌شکن‌های ملی» در پیش روی موج‌های وحشتناک و پرهیاهوی «فرار از ده» تقویت شوند، ما نیروی عظیم و انرژی وسیعی برای به کار انداختن کشاورزی کم‌تولیدمان خواهیم داشت و به زودی سطح محصولاتمان بالا خواهد آمد و دیگر شاهد کوچ روستایی جماعت به شهر نخواهیم بود. بگذریم، این خود مشکلی است با هزاران ریشه و علت که برای رفع آن به تحول اساسی و گسترده‌ای نیازمندیم.



نهاوند هنوز خیلی گفتنی دارد و خیلی دیدنی نیز. باید رفت، بیش تر دید، بیش تر توجه کرد و تنها آنچه را اعداد و ارقام می گویند پایه و اساس نگرفت، زیرا اعداد و ارقام را ماشین ها بیرون می دهند و احتمالاً ممکن است واقعیت ها چیزهایی غیر از اعداد باشند. آنچه آورده ام کلیاتی در مورد این شهر است و طبعاً نمی تواند حاصل تمامی واقعیت های جاری در آن شهر «گرنشین» باشد ولی فکر می کنم راستگو باشیم و شاید روزنامه نگار.^۱

۱. هم چنان که در معرفی مقاله هم اشاره شد، این نوشتار یک تکلیف و کار کلاسی دانشجویی است که به استاد خود ارائه داده است. استاد، ضمن اختصاص نمره ی ۱۷ هفده به آن، در حاشیه اش نوشته اند. «یک گزارش خوب، به شرط حذف چند سطر اول که جای ارائه مطلب و هدف، کمی به ادای روشنفکرانه، شبیه است. البته عبوری است و گذران، بی آن که کاوشی ژرف در زندگی جامعه و بافت شهری همراه داشته باشد. با این وصف عبور رهگذر آگاهی است که چشمانش همه جا را می بیند و اگر در نوشتن از تعهد در شلختگی و کاربرد کلمه و پرداخت جمله کاسته شود، حق مطلب خوب ادا شده است. مروری مجدد در کار نگارش جلال آل احمد هم نقطه ی مهارت و تازگی کار او را نشان می دهد، هم تا حدی جاهای ضعف را و از جمله تأکیدهای مکرر روی ضمیر مخاطب و شکستن های عمدی جمله و عبارت که نزد پیروان شیوه ی او، تا حد مسامحه پیش می رود. نظیر نوشته های شما در جاهایی که با علامت X مشخص کرده ام. نوشته با حسن ختام به آخر رسیده است.»